

اسرائیل: جامعه‌ای چندپاره‌نگاهی به شکاف سفاردهی - اشکنازی

مقدمه

شکافهای اجتماعی اسرائیل، در مقایسه با شکافهای اجتماعی جوامع دیگر، پدیده‌ای بسیار خاص، متفاوت و قابل توجه است. این خاص و متفاوت بودن که عمدتاً نتیجه شرایط تاریخی است و در ماهیت، قدمت، تنوع، پیچیدگی و میزان تاثیر گذاری آنها نمود می‌یابد، اهمیت مضاعفی به این پدیده می‌بخشد. بی‌گمان بی‌توجهی و حتی کم‌توجهی به این موضوع، اعتبار هرگونه پژوهش معطوف به جامعه و سیاست در اسرائیل را مخدوش خواهد کرد. شکافهای موردنظر نه تنها اهمیت مضاعفی دارند، بلکه پیچیدگی آنها هم بیشتر از حد معمول است؛ زیرا شکافهایی هستند بسیار متعدد و بنابراین، متداخل. مهاجرت یهودیان کشورهای مختلف جهان به فلسطین در طول صد سال گذشته، نه تنها شمار شکافهای موجود را افزایش داد، تداخل و هم‌پوشی آنها را نیز افزون ساخت. امروزه افزون بر شکافهای اجتماعی عمده میان یهودیان و غیر یهودیان، جمعیت یهودی اسرائیل دربرگیرنده شکافهای گوناگون و پرشمار قومی، دینی و حتی طبقاتی است. البته حد و مرز میان این شکافهای هم‌پوش در بیشتر موارد چندان مشخص نیست. یکی از این شکافها، شکاف قومی سفاردهی-اشکنازی است که از دید اکثریت قریب به اتفاق پژوهشگران و کارشناسان مسایل اسرائیل، مهمترین شکاف موجود در میان جمعیت یهودی اسرائیل به شمار می‌آید.

* دکتر احمد گل محمدی، استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی است. فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، سال چهارم، شماره ۴، پاییز ۱۳۸۲، صص ۷۲-۴۹.

از لحاظ تاریخی ریشه تمایز میان یهودی سفاردی، که صورت جمع آن سفاردیم است و یهودی اشکنازی که صورت جمع آن هم اشکنازیم است، به سده های میانی تاریخ اروپا بر می گردد. یهودیان سفاردی از تبار یهودیان اسپانیایی هستند که در سده های چهاردهم و پانزدهم میلادی، به ویژه سال ۱۴۹۲ از اسپانیا اخراج و عمدتاً در منطقه مدیترانه پراکنده شدند. آنان اغلب به لهجه اسپانیایی (Ladino) سخن می گویند و دارای فرهنگی متمایز از بقیه هستند.^۱ یهودیان اشکنازی هم تبار اروپایی دارند. در سده های میانی، اجداد آنان در اروپای شرقی، به ویژه لهستان و روسیه زندگی می کردند ولی ریشه آلمانی داشتند و به زبان (Yiddish) سخن می گفتند که آن هم ریشه آلمانی داشت. شمار یهودیان اشکنازی نسبت به یهودیان سفاردی بسیار بیشتر بود و در اواخر سده نوزدهم، اشکنازی ها حدود ۹۰ درصد کل یهودیان جهان را تشکیل می دادند. پس، پیش از تاسیس دولت اسرائیل، دو واژه سفاردی-اشکنازی به یهودیان اسپانیایی و آلمانی تبار اطلاق می شد.^۲ ولی امروزه در نتیجه نوعی سهل انگاری و بی دقتی، این دو واژه به مهمترین شکاف قومی جامعه یهودی اسرائیل معطوف است. اشکنازی یا اشکنازیم به یهودیانی اطلاق می شود که به نوعی اروپایی-آمریکایی تبار هستند و خود یا پیشینیان آنها از کشورهای غربی به فلسطین مهاجرت کرده اند. سفاردی یا سفاردیم هم در مورد آن دسته از یهودیان مهاجر به کار می رود که تبار غیر اروپایی-آمریکایی دارند و از کشورهای شرقی، به ویژه خاورمیانه و شمال آفریقا به فلسطین آمده اند.

گرچه تقسیم بندی یهودیان غیر بومی اسرائیل به سفاردی-اشکنازی کاملاً افتاده است، اما چندان مناسب و واقع نما نیست. امروزه شماری از یهودیان اشکنازی، اروپایی تبار نیستند، بلکه به یهودیان سفاردی تعلق دارند. افزون بر این، بسیاری از یهودیان خاورمیانه، شمال آفریقا و دیگر کشورهای آسیایی، از لحاظ تاریخی نه سفاردی هستند، نه اشکنازی. به همین دلیل اکثر پژوهشگران برای رفع این ابهام و اشتباه، در کنار واژه سفاردی از عبارتی مانند یهودیان شرقی (اورینتال)، آسیایی-آفریقایی و میزراحی و در کنار واژه اشکنازی از

مترادف‌هایی مانند یهودیان غربی و یا اروپایی استفاده می‌کنند. در این پژوهش هم به کاربرد یک واژه مقید نخواهیم بود. به هر حال امروزه بیشتر یهودیان اسرائیل به دو گروه بزرگ سفاردی-اشکنازی تقسیم می‌شوند که بی‌گمان تأثیر گذارترین شکاف اجتماعی قومی در زندگی سیاسی اسرائیل به شمار می‌آید. از لحاظ تاریخی، ریشه‌های شکل‌گیری این شکاف به سال‌های پایانی سده نوزدهم باز می‌گردد که تحت تأثیر جنبش صهیونیسم و برخی عوامل دیگر مهاجرت توده‌ای و گسترده یهودی‌ها از نقاط مختلف جهان به فلسطین آغاز شد و صدها هزار یهودی اروپایی و غیر اروپایی در سرزمین واحدی گردهم آمدند. البته، مهاجرت این دو دسته از یهودیان به صورت هم‌زمان و برابر نبود. چنان‌که پیشتر بیان شده است، یهودیانی که در جریان نخستین امواج مهاجرت به فلسطین آمدند، اروپایی تبار بودند. با شکل‌گیری نوعی فضای نامناسب برای یهودیان کشورهای اروپای شرقی و برخی کشورهای اروپای مرکزی و شکل‌گیری جنبش صهیونیسم، از دهه‌های پایانی سده نوزدهم مهاجرت دسته‌جمعی یهودیان به کشورهای دیگر آغاز شد که مقصد بیشتر آنان سرزمین فلسطین بود. این‌گونه مهاجرت‌ها تا زمان شکل‌گیری دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸ ادامه داشت و هر ساله بر شمار یهودیان اشکنازی فلسطین اضافه می‌شد. بنابراین، در آستانه تأسیس دولت اسرائیل حدود ۹۲ درصد از کل یهودیان مهاجرت کرده به فلسطین و حدود ۸۰ درصد کل یهودیان ساکن فلسطین را اشکنازی‌ها تشکیل می‌دادند.^۳

چند سال پس از تأسیس دولت اسرائیل، باز هم فاصله آماری میان اشکنازیم-سفاردیم بیشتر شد. ولی با آغاز دهه ۵۰، فاصله میان این دو دسته کم‌کم کاهش یافت. این تغییر هم نتیجه افزایش طبیعی جمعیت سفاردی (زاد و ولد) و هم نتیجه افزایش غیر طبیعی (مهاجرت) بود. در دهه ۱۹۵۰ که دولت اسرائیل به دلایل نظامی و اقتصادی به شمار بیشتری از یهودیان نیازمند بود و اردوگاه‌های موجود در اروپا خالی شده بود، دولتمردان اسرائیلی و سازمان‌های صهیونیستی متوجه دنیای عرب شدند، و در مدت زمان اندکی صدها هزار یهودی اهل کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا را به فلسطین منتقل کردند.^۴ افزون بر این، رشد طبیعی جمعیت هم شمار سفاردی‌ها را به میزان زیادی افزایش داده، فاصله میان جمعیت

سفاردی-اشکنازی را کمتر و کمتر کرد. در نتیجه این دو عامل، جمعیت سفاردی هر سال بیشتر از جمعیت اشکنازی افزایش یافته، سرانجام در اواسط دهه ۱۹۶۰، شمار سفاردی ها از شمار اشکنازی ها بیشتر شد. در حالی که هنگام تاسیس دولت اسرائیل، اشکنازی ها بیش از پنج برابر سفاردی ها بودند (۵۹۱،۴۰۰) به ۱۰۵ هزار نفر. در سال ۱۹۶۵، این اختلاف کاملاً از بین رفت.^۵ در دهه ۷۰ و ۸۰، سفاردی ها همچنان برتری کمی خود را حفظ کردند؛ زیرا از سویی شمار مهاجران جدید سفاردی-اشکنازی به فلسطین نسبتاً برابر بود و از سوی دیگر، نرخ رشد طبیعی جمعیت سفاردی بیشتر از نرخ رشد طبیعی اشکنازی قرار داشت. تحت تاثیر این عوامل، در سال ۱۹۷۲ شمار اشکنازی ها به ۱،۱۹۰،۰۰۰ و شمار سفاردی ها به ۱،۲۷۰،۰۰۰ - نفر رسید. ده سال بعد هم (۱۹۸۲) این فاصله تقریباً حفظ شده بود؛ زیرا در برابر ۱،۳۴۰،۰۰۰ اشکنازی ۱،۵۰۰،۰۰۰ سفاردی وجود داشت.^۶ با پایان دهه ۸۰، برتری آماری تقریباً دو دهه و نیمه یهودیان شرقی هم پایان یافت. در سال ۱۹۸۹، امپراتوری شوروی فروپاشید و زمینه مناسبی برای خروج یهودیان روسی فراهم شد. در نخستین سال دهه ۹۰، حدود ۳۷۵۵۰۰ یهودی به فلسطین مهاجرت کردند که اکثریت قریب به اتفاق آنها را یهودیان روسی تشکیل می دادند. در سالهای بعدی دهه ۹۰ هم این مهاجرتها ادامه یافت و از سال ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۸، حدود ۵۰۲۸۰۰ یهودی اکثراً روس تبار وارد اسرائیل شدند.^۷ از آنجا که اکثریت قریب به اتفاق مهاجران این مقطع زمانی روس تبار و بنابراین اشکنازی بودند، نوعی توازن جمعیتی میان اشکنازی ها و سفاردی ها برقرار شد.

نمودهای شکاف سفاردی-اشکنازی

دولت تازه تاسیس اسرائیل در نخستین دهه حیات خود با صدها هزار یهودی دارای پیشینه های بسیار متفاوت و متنوع رویارو بود. ولی فکر ادغام و همگون سازی هم بسیار نیرومند و مسلط بود. بنابراین، همه نهادهای اصلی دولتی (آموزش زبان، نظام آموزشی و ارتش) بسیج شدند تا به مهاجران کمک کنند که گذشته، سنت، میراث و فرهنگ خود را کنار

گذاشته، نسخه اسرائیلی فرهنگ غربی را اتخاذ کنند.^۸ صهیونیست‌ها و دولت‌مردان اسرائیل بر این باور بودند که فرهنگ غربی برتر است و به همین دلیل باید به مهاجران جدید نیز منتقل شود. ولی برخلاف تصور بنیان‌گذاران صهیونیست اسرائیل، سیاست «دیگ ذوب» یا سیاست ادغام و همگون‌سازی، سیاستی موفق نبود و شکافها و تفاوت‌های قومی جامعه یهودی اسرائیل نه تنها از بین نرفت، بلکه به صورت‌های مختلف و عمدتاً در قالب شکاف سفاردی-اشکنازی تداوم یافته، حتی شدیدتر شد. امروزه تقریباً همه حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در برگیرنده مصادیق و نمودهای مختلف شکاف قومی سفاردی-اشکنازی است. این نمودها جملگی از جایگاه فروتر سفاردی‌ها و برتری نسبتاً پایدار اشکنازی‌ها حکایت دارند. گرچه در برخی حوزه‌ها شرایط زندگی یهودیان شرقی تا حدودی بهبود یافته است و آنان نسبت به نخستین سال‌های حیات دولت اسرائیل از رفاه و امکانات بیشتری برخوردارند، هنوز نسبت به یهودیان اروپایی تبار دارای موقعیت و شرایط پایینتری هستند. البته هم سفاردی‌ها و هم اشکنازی‌ها نسبت به این واقعیت آگاهی دارند و تاثیر این شکاف در هویت‌سازی آنان تعیین‌کننده است. در سطور آتی پس از بررسی گذرای نمودهای ذهنی شکاف مورد نظر، به نمودهای عینی آن خواهیم پرداخت.

نمودهای ذهنی: صرف وجود تمایزات اجتماعی مبتنی بر عناصری مانند دین، زبان، سرزمین، تاریخ و عناصر فرهنگی دیگر برای شکل‌گیری شکاف اجتماعی کافی نیست. این تمایزات نخست باید منشا و عامل نابرابریها و تفاوت‌های اجتماعی باشد، دیگر اینکه افراد و گروه‌های متأثر از این نابرابریها و تفاوت‌ها، به نوعی نسبت به چنین واقعیتی آگاهی داشته باشند. در صورت وجود این گونه خود آگاهی، حتی واقعیت نداشتن نابرابری و تفاوت و یا بی‌ارتباط بودن آن با تمایزات و شکاف‌های اجتماعی معین تاثیر چندانی ندارد. به بیان روشنتر، اگر بخشی از یک جامعه به حق یا ناحق تصور کنند که به دلیل تعلق به قوم، دین یا طبقه معینی مورد تبعیض قرار می‌گیرند، نوعی شکاف اجتماعی فعال شکل می‌گیرد. یهودیان سفاردی و اشکنازی دارای این گونه آگاهی هستند که در حوزه‌های سیاسی و فرهنگی نمود می‌یابد. در هر دو حوزه، سفاردی‌ها و اشکنازی‌ها از الگوهای رفتاری نسبتاً متمایزی پیروی

می کنند و علایق و سلاقی متفاوتی دارند. با اینکه دولت اسرائیل همواره، به ویژه در سالهای نخست حیات خود، به شدت تلاش می کرد تا بنیاد یگانه ای برای هویت اسرائیلی عرضه کند و پیوندهای فرهنگی- هویتی فروملی یهودیان شرقی و غربی را بیش از پیش تضعیف کند، امروزه هویت اسرائیلی و مفهوم شهروندی چندان محلی از اعراب ندارد. از این لحاظ، می توان اسرائیل را در صدر جوامعی قرار داد که یک هویت جمعی مشترک، پیوند زنده اتباع آن نیست.^۹

برجسته ترین نمود فرهنگی خود آگاهی قومی سفاردی ها و اشکنازی ها پایداری سفاردی ها در حفظ فرهنگ سنتی خود و خودداری از پذیرش فرهنگ غربی اشکنازی ها بوده است. از همان نخستین روزهای شکل گیری دولت صهیونیستی اسرائیل، صهیونیست های اروپایی تبار کوشیدند صهیونیسم را به فرهنگ همه یهودیان؛ از جمله یهودیان سفاردی تبدیل کنند و بر پایه آن یک هویت اسرائیلی بسازند. این صهیونیسم حامل عناصری از فرهنگ غربی اروپایی بود و به همین دلیل، تزریق آموزه های صهیونیستی به یهودیان شرقی، نوعی اروپایی کردن آنها به شمار می آمد.^{۱۰} ولی سیاست ادغام، همگون سازی و غربی کردن صهیونیست ها با مقاومت جدی یهودیان سفاردی روبه رو شد. هر چند فرهنگ اروپایی اشکنازی های صهیونیست به صورت فرهنگ رسمی اسرائیل در آمد، ولی به منبع هویت بخش برای یهودیان شرقی تبدیل نشد. سفاردی ها نه تنها از پذیرش فرهنگ مسلط غربی اشکنازی ها سرباز زدند، حتی به مخالفت و ستیز با آن برخاستند. برای نمونه ستیز میان شهرهای توسعه و کیبوتزیم در دهه ۱۹۸۰، در واقع ستیزی بود میان ارزشهای سنتی و ارزشهای غربی.^{۱۱} این ستیز و تقابل فرهنگی یکی از مهمترین عوامل هویت بخش و انسجام آفرین میان یهودیان سفاردی بود. گرچه سفاردی ها هم به خرده فرهنگها و قومیت های مختلف تعلق داشتند، هنگامی که در برابر فرهنگ قومی اشکنازی قرار گرفتند، به خود آگاهی قومی و فرهنگی فراگیرتری رسیدند که هویت قومی سفاردی بر پایه آن شکل گرفت. همین خود آگاهی و هویت قومی، همبستگی، انسجام و غرور گروهی سفاردی ها را بسیار افزایش داده، مقاومت آنان در برابر فرهنگ غربی اشکنازی را بیشتر کرده است.^{۱۲}

به هر حال یهودیان شرقی و غربی از همان زمان شکل‌گیری اسرائیل به نوعی خود آگاهی قومی رسیدند که در قالب‌های فرهنگی مختلف نمود می‌یافت. یهودیان غربی اروپایی تبار خود را دارای فرهنگ ایدئولوژیک شده غربی می‌دانستند که می‌بایست به فرهنگ مسلط همه یهودیان گرد آمده در سرزمین فلسطین تبدیل شده، پایه و محور هویت یهودی و شهروند اسرائیلی باشد. یهودیان شرقی هم در واکنش به این دیدگاه و سیاست ادغام‌گرانه و همگون‌سازانه، به نوعی خودآگاهی قومی رسیدند و مرزی هویتی میان خود و اشکنازی‌ها کشیدند. در طول بیش از ۵۰ سال فعالیت دولت صهیونیستی اسرائیل، این مرز مبتنی بر خودآگاهی قومی سفاردی نه تنها فرو نریخته، بلکه همواره و به صورتهای مختلف بازسازی شده و به احتمال زیاد خواهد شد.^{۱۲} در کنار مسایل فرهنگی، جایگاه فروتر اقتصادی هم زمینه‌ساز خودآگاهی قومی یهودیان شرقی بوده است. این دسته از یهودیان احساس محرومیت نسبی می‌کنند و این محرومیت پایدار را دستاورد تمایز قومی می‌دانند. آنان همواره خود را با یهودیان اشکنازی مقایسه می‌کنند و نسبت به این واقعیت آگاه می‌شوند که هر چند از لحاظ کمی با اشکنازی‌ها برابر هستند، از امکانات و منابع برابری برخوردار نیستند. آگاهی سفاردی‌های اسرائیل از موقعیت بهتر سفاردی‌های بیرون از اسرائیل این احساس محرومیت را حتی شدیدتر می‌کند.^{۱۴} خودآگاهی قومی سفاردی‌ها و اشکنازی‌ها در زندگی سیاسی، به ویژه در علایق و گرایشهای حزبی آنها هم نمود می‌یابد. چنانکه هنگام بیان تاریخچه شکاف سفاردی-اشکنازی اشاره شد، یهودیان سفاردی و اشکنازی معمولاً گرایشهای حزبی مشترک و همسانی نداشته‌اند. اشکنازی‌ها بنابر علایق و گرایشهای صهیونیستی و سوسیالیستی مهمترین پایگاه اجتماعی حزب کارگر را تشکیل می‌دادند. ولی سفاردی‌ها به رغم گرایش اولیه به حزب کارگر، عمدتاً هوادار و طرفدار حزب لیکود بوده‌اند.^{۱۵}

در رابطه با احزاب دیگر هم گرایشهای متفاوت و متمایز ناشی از خودآگاهی قومی به چشم می‌خورد. در دهه ۱۹۸۰، شمار چشمگیری از سفاردی‌های عمدتاً مذهبی از حزب لیکود جدا شده به حزب شاس پیوستند که یک خاخام سفاردی آن را رهبری می‌کرد و در انتخابات مجلس سال ۱۹۹۹ با کسب ۱۷ کرسی از ۱۲۰ کرسی مجلس به سومین حزب

بزرگ اسرائیل تبدیل شد.^{۱۶} اشکنازی‌های مذهبی هم به احزاب کوچک دیگر، به ویژه حزب آگودات اسرائیل پیوستند. به طور کلی، اشکنازی‌ها به حزب کارگر و دیگر احزاب کوچک چپ‌گرا متمایل بوده‌اند و سفاردی‌ها هم عمدتاً به احزاب دست راستی از جمله لیکود رای داده‌اند. البته خود آگاهی قومی سفاردی-اشکنازی همیشه در رفتارها و گرایشهای سیاسی مسالمت آمیز نمود پیدا نمی‌کند، بلکه گاهی به کنش‌های جمعی ستیز آمیز و خشونت بار می‌انجامد. این‌گونه کنشهای ناشی از خود آگاهی قومی در بیشتر موارد از جانب سفاردی‌ها بوده است که به صورت‌های مختلف نسبت به محرومیت‌های نسبی و جایگاه فروتر خود در مقایسه با اشکنازی‌ها اعتراض کرده‌اند. تاریخ چند دهه ساله اسرائیل اعتراض‌های خشونت بار پر شماری را در بر می‌گیرد که برخی از آنها بسیار برجسته بوده است.^{۱۷} هنگام بحث درباره واکنش‌های سفاردی‌ها به سلطه اشکنازی‌ها در این باره بیشتر سخن خواهیم گفت، ولی پیش از آن به نمودهای عینی شکاف سفاردی-اشکنازی بپردازیم.

نمودهای عینی: گفتیم که خود آگاهی معطوف به شکاف قومی سفاردی-اشکنازی در حوزه‌های مختلف و به صورتهای گوناگون نمود می‌یابد و یهودیان شرقی-غیر شرقی مرزهای هویتی خود را به شیوه‌های متعدد و متفاوتی بازسازی می‌کنند. واقعیت و عینیت این شکاف در حوزه‌های مختلف زندگی یهودیان و جامعه یهودی اسرائیل متجلی می‌شود و نابرابری سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و حتی جغرافیایی میان سفاردی‌ها-اشکنازی‌ها به صور گوناگون نمود می‌یابد که در این قسمت از بحث آنها را شناسایی خواهیم کرد.

نمودهای اقتصادی-اجتماعی شکاف: شواهد و مصادیق نابرابریهای قومی سفاردی-اشکنازی در حوزه اجتماعی-اقتصادی بسیار فراوان است. در حالی که اشکنازی‌ها معمولاً زندگی مرفهی دارند و از لحاظ شاخصهای اقتصادی-اجتماعی مراتب بالاتری را به خود اختصاص می‌دهند، سفاردی‌ها به اقشار و طبقات محروم و کم درآمد جامعه تعلق دارند. به بیان دیگر، شکاف قومی تقریباً با نوعی شکاف و اختلاف طبقاتی هم‌پوشی دارد. نظام و امکانات آموزشی، نمونه برجسته‌ای از این شکاف قومی است. به طور متوسط مدت زمانی که اشکنازی‌ها تحصیل می‌کنند، بیشتر از سفاردی‌ها است. مثلاً در

سال ۱۹۹۰ اشکنازی ها ۱۴ سال بیشتر از سفاردی ها تحصیل می کردند. در سال ۱۹۹۵، هر اشکنازی متوسط الحال ۱۳٫۵ سال آموزش می دید، در حالی که زمان آموزش همنای سفاردی او ۱۲٫۱ سال بود. در سال ۱۹۹۹ هم این نابرابری و اختلاف وجود داشت و میانگین زمان آموزش برای سفاردی ها و اشکنازی ها به ترتیب ۱۲٫۳ و ۱۳٫۸ سال بود.^{۱۸} از لحاظ مقیاس آموزشی هم اختلاف میان سفاردی ها و اشکنازی ها زیاد است. در حالی که شمار بی سوادان یهودیان شرقی نسبتاً بیشتر است، شمار افراد دارای تحصیلات دانشگاهی نسبتاً پایین است. این اختلاف در سطح آموزش دانشگاهی بسیار چشمگیر است. در حالی که تنها ۱۶٫۵ درصد از یهودیان شرقی دارای تحصیلات دانشگاهی هستند، ۵۶ درصد از اشکنازی ها این مرحله آموزشی را طی کرده اند.^{۱۹} البته شکاف آموزشی میان سفاردی ها و اشکنازی ها هنگامی آشکارتر می شود که کیفیت پایین آموزش یهودیان شرقی مد نظر قرار گیرد. نتایج آزمون های مختلف از جمله آزمون بهره هوشی، نشانگر اختلاف چشمگیر میان اشکنازی ها و سفاردی ها است. برای دوسوم دانش آموزان اشکنازی، آموزش دبیرستانی به معنای نوعی آمادگی برای راه یابی به دانشگاه است، ولی دوسوم سفاردی ها آن را مرحله پایانی تحصیل می دانند. به طور کلی، فرصت یهودیان شرقی برای تکمیل مراحل پیش دانشگاهی و راه یابی به دانشگاه، کمتر از فرصت غیر یهودی ها حتی مسلمانان است. برای تعدیل این شکاف و اختلاف آموزش، دولت اسرائیل برنامه هایی به اجرا گذاشته و بودجه هایی اختصاص داده است. ولی تاثیر این گونه اقدامات نسبتاً اندک بوده است. دانش آموزان سفاردی همچنان از لحاظ تجربه و قابلیت آموزگاران و برنامه های توانمندسازی، جایگاهی به مراتب پایینتر از دانش آموزان اشکنازی دارند.

اختلاف و نابرابری آموزشی به نابرابریها و اختلافات شغلی انجامیده است. در سال ۱۹۶۱، حدود ۱۱ درصد یهودیان آسیایی-آفریقایی در مشاغل علمی فعالیت می کردند، در حالی که ۳۱٫۱ درصد از یهودیان اروپایی-آمریکایی دارای چنین مشاغلی بودند. سفاردی های شاغل در بخش خدمات، صنعت و مشاغل ساده نسبت به اشکنازی ها هم به ترتیب ۲۴٫۶ به ۲۳٫۳، ۲۴٫۴ به ۱۴٫۹ و ۴۰٫۴ به ۳۰٫۸ درصد بودند. بنابراین، می بینیم

که در مشاغل پایینتر، کم در آمدتر و ساده تر نسبت سفاردی ها بیشتر از اشکنازی ها است. در سال ۱۹۸۰، در حالی که حدود ۳۲،۴،۳۸،۳،۲۵،۸ و ۳،۵ درصد افراد شاغل در بخشهای علمی، خدماتی، صنعتی و بخشهای ساده را اشکنازی ها تشکیل می دادند، این نسبت در مورد سفاردی ها به ترتیب عبارت بود از: ۱۴،۳، ۳۴،۴۳، ۳۶،۷ و ۵،۷. در سال ۱۹۹۰، نابرابریها و تمایزات شغلی سفاردی - اشکنازی به این صورت در می آید: در بخش علمی ۴۰،۵ درصد اشکنازی و ۲۰،۳ درصد سفاردی، در بخش خدمات ۳۵،۴ درصد اشکنازی و ۴۶،۱ درصد سفاردی، در بخش صنعت ۲۱،۹ درصد اشکنازی و ۳۰،۳ درصد سفاردی، و در بخشهای ساده و مشاغل غیر فنی ۲،۲ درصد اشکنازی و ۳،۳ درصد سفاردی. آمارهای مربوط به سال ۱۹۹۹ نیز از تداوم تبعیض و نابرابری شغلی حکایت می کنند: شاغلان اشکنازی بخش علمی، خدمات، صنعت و بخشهای ساده به ترتیب ۳۷، ۲۹، ۲۲، ۱۱، ۱۲ درصد و شاغلان سفاردی این بخشها به ترتیب ۲۴، ۲، ۳۹، ۸، ۲۴، ۵ و ۱۱، ۵ درصد.^{۲۱} این شکاف و اختلاف در مورد سفاردی ها و اشکنازی های متولد خود اسرائیل حتی بسیار بیشتر است. مثلاً در سال ۱۹۹۰، ۴۴، ۹ درصد از یهودیان اشکنازی در مشاغل فنی و مدیریتی خدمت می کردند، در حالی که حدود ۲۰، ۸ درصد یهودیان سفاردی چنین مشاغلی داشتند. همچنین در سال ۱۹۹۶، ۳۵، ۷ درصد مشاغل علمی و ۲۷، ۹ درصد مشاغل خدماتی در اختیار اشکنازی ها و به ترتیب ۲۲، ۳ و ۳۷، ۷ درصد در اختیار سفاردی ها قرار داشت. در سال ۱۹۹۹ هم در برابر ۳۷ درصد اشکنازی، ۲۴، ۲ درصد سفاردی در بخشهای علمی فعالیت می کردند ولی نسبت اشکنازی - سفاردی در بخشهای خدماتی ۲۹، ۷ به ۳۹، ۸ بود.^{۲۲}

از لحاظ میزان در آمد و سطح زندگی، هر چند میزان نابرابری و اختلاف نسبت به آموزش و اشتغال کمتر است، ولی باز هم چشمگیر به نظر می آید. در ۱۹۸۸ درآمد یک یهودی شرقی متوسط الحال ۸۲ درصد درآمد یک یهودی متوسط الحال اشکنازی بود. از جنبه ای دیگر، در سال های ۱۹۸۵، ۱۹۹۰ و ۱۹۹۸ به ترتیب ۲۹، ۹، ۲۴، ۸ و ۱۳، ۲ درصد سفاردی ها و ۲۹، ۱، ۲۴، ۷ و ۲۸، ۴ درصد سفاردی ها از لحاظ دهک درآمدی در پایین ترین سطح دهک اول قرار داشتند و این نسبتها در بالاترین دهک به ترتیب ۱۵، ۴، ۱۹، ۱ و ۹، ۸

درصد برای سفاردی ها و ۳۸٫۵، ۳۶٫۵ و ۲۸٫۸ درصد برای اشکنازی ها بوده است.^{۲۳} پس می بینیم که درصد اشکنازی های واقع در بالاترین دهک درآمدی دارای بیشترین درآمد بسیار بیشتر از سفاردی ها است. اشکنازی ها همچنان زندگی مرفهتر و راحتتری نسبت به سفاردی ها دارند. مثلاً در سال ۱۹۹۰، ۵۸٫۷ درصد اشکنازی ها و ۳۴٫۳ درصد سفاردی ها در خانه هایی با یک اتاق برای هر نفر سکونت داشتند. این اختلاف و نابرابری در مورد اشکنازی ها و سفاردی های به دنیا آمده در اسرائیل هم تقریباً دو برابر بود: ۴۰٫۲ درصد برابر ۲۱٫۸ درصد. افزون بر این، اشکنازی ها نسبت به سفاردی ها اسباب و وسایلی با مارکهای معتبرتر و مدل های بالاتر دارا هستند.^{۲۴} شکاف و نابرابری سفاردی-اشکنازی در حوزه سکونتی نیز نمود برجسته ای دارد. در بیشتر مناطق سکونتی شهری اسرائیل، معمولاً محله ها بر پایه اکثریت داشتن سفاردی ها و یا اشکنازی ها از هم متمایز هستند و شکاف و تمایز قومی با تمایزات مکانی و جغرافیایی هم پوشی دارد. ولی از آنجا که این تمایزات و جداییها با موقعیت اجتماعی اقتصادی پیوند دارد، تبعیض و نابرابری قومی هم حکایت می کند. به بیان دیگر، اکثریت سفاردی ها و اشکنازی ها در محلات و مناطقی سکونت دارند که نه تنها نسبتاً جدا و متمایز، بلکه متفاوت و نابرابر نیز است.

اشکنازی ها معمولاً در محلات مرفهتر، کم تراکمتر و سامان یافته تر زندگی می کنند و به اصطلاح «بالا شهر نشین» هستند. ولی محلاتی که بیشتر ساکنان آنها را سفاردی ها تشکیل می دهند، عمدتاً مترکم تر، فقیرتر و نابسامان تر هستند. نه تنها محلات، بلکه شهرهای اسرائیل هم از لحاظ شکاف قومی سفاردی-اشکنازی متمایز هستند و بیشتر سفاردی ها در شهرهایی زندگی می کنند که «شهرهای توسعه» نامیده می شوند. شهرهای توسعه شهرهای جدیدی هستند که دولت اسرائیل به منظور پراکنده کردن جمعیت در مناطق مختلف سرزمین فلسطین تأسیس کرد و عمدتاً در دو منطقه شمال و جنوب اسرائیل قرار دارند.^{۲۵} پس به طور کلی شکافهای قومی گوناگون بیان شده جملگی یک نظام نابرابر قشربندی قومی به وجود آورده است. بنابراین، طبقات و اقشار فقیر و کارگر جمعیت یهودی را عمدتاً یهودیان شرق تبار تشکیل می دهند، اقشار و طبقات میانی ترکیبی از هر دو قوم اصلی هستند، هر چند شمار

اشکنازی ها تا حدودی بیشتر است و طبقات بالای جامعه هم متشکل از نخبگانی هستند که عمدتاً به قوم اشکنازی تعلق دارند. این ساخت نابرابر قومی - طبقاتی پایدار و خود تداوم بخش است و از نسلی به نسل دیگر منتقل می شود که انتقال نابرابری قومی از یهودیان متولد بیرون اسرائیل به یهودیان متولد اسرائیل مصداق بارز آن است.

نمودهای فرهنگی: برخی پژوهشگران یهودی از وجود یک فرهنگ مشترک میان سفاردی ها و اشکنازی ها سخن می گویند که مولفه های اصلی آن را ایمان یهودی، ملیت یهودی، زبان و خط عبری، الگوهای محلی اسرائیلی و نوعی اخلاق پروتستانی (ارزش دادن به لیاقت، دستاورد، سخت کوشی، سرمایه گذاری، سودجویی و رقابت) و برخی عناصر فرهنگی غربی مانند اخلاق دموکراتیک، نظام حقوقی، شیوه زندگی طبقه متوسطی و فرهنگ توده ای تشکیل می دهد.^{۲۶} از دیدگاه آنان بیشتر یهودیان شرقی و غربی دارای چنین عناصر مشترکی هستند و وجوه تمایز به خرده فرهنگها مربوط می شود. ولی این ادعا با واقعیتهای جامعه اسرائیل چندان سازگار نیست. آنچه این دسته از پژوهشگران به عنوان فرهنگ ملی اسرائیل و بنابراین، فرهنگ مشترک یهودیان سفاردی و اشکنازی بر می شمارند، در اصل ویژگیهای فرهنگی یهودیان اشکنازی است، نه همه یا حتی اکثر یهودیان اسرائیل، فرهنگ غربی اشکنازی ها هر چند در قالب ایدئولوژی صهیونیسم به فرهنگ رسمی اسرائیل تبدیل شد، هرگز نتوانست در جایگاه فرهنگ ملی قرار گرفته، مبنای هویت اسرائیلی باشد. امروزه شکافهای فرهنگی کوچک و بزرگ بسیاری در اسرائیل وجود دارد که شکاف فرهنگی سفاردی - اشکنازی در ردیف عمده ترین و مهمترین آنها قرار دارد.^{۲۷}

اساسیترین و جدی ترین شکاف و تفاوت فرهنگی سفاردی - اشکنازی به اعمال و آداب دینی مربوط می شود. یهودیان شرقی آداب و سنن دینی خاص خود را دارند و کمتر اهل افراط و تفریط هستند. به واقع، آنان روی طیف مذهبی سرسخت و غیر مذهبی تمام عیار، موضعی میانه دارند. همچنین اکثر سفاردی ها برداشتی عمل گرایانه و انعطاف پذیر از دین و متون مقدس دارند و از بنیاد گرایی بسیار گریزانند. این گرایشهای فرهنگی دینی نوعی تمایز فرهنگی ایدئولوژیک هم پدید آورده است که در رادیکالیسم و انقلابیگری یهودیان اروپایی تبار

و محافظه کاری و سنت گرایی یهودیان شرقی نمود می یابد.^{۲۸} حجم خانواده و مناسبات حاکم بر آن میان یهودیان سفاردی و اشکنازی هم تابعی از شکاف و تمایز بنیادی فرهنگی است. به طور متوسط شمار خانواده های یهودیان شرقی یا سفاردی بیشتر از خانواده های اشکنازی است. از لحاظ مناسبات جنسی و نقش زن و مرد، شرقی ها سنتی تر از اروپایی تبارها هستند، هر چند که این گونه تمایزات و شکافها در میان نسل جدید سفاردی ها و اشکنازی ها کم رنگ تر است.^{۲۹} زبان یکی دیگر از حوزه های متأثر از شکاف فرهنگی سفاردی-اشکنازی است. گرچه زبان عبری نقش موثری در ایجاد یک فرهنگ مشترک یهودی بازی کرده است، هنوز تفاوتها و تمایزات زبانی چشمگیری وجود دارد. زبان عبری که یهودیان شرقی به کار می برند به زبان عبری نزدیک تر است و چندان شکل رسمی ندارد. از جنبه دیگر نیز زبان عبری مورد استفاده سفاردی ها و اشکنازی ها متفاوت است. زبان سفاردی ها نوعی زبان عبری دینی-سنتی است ولی زبان اشکنازی ها زبان سکولار.^{۳۰} افزون بر زبان، موسیقی رایج در اسرائیل را نیز می توان از نمودهای شکاف فرهنگی سفاردی-اشکنازی به شمار آورد. گرچه ایدئولوژی مسلط ادغام و همگون سازی و سیاست «دیگ ذوب» مبتنی بر آن در سه دهه نخست حیات اسرائیل از آشکار شدن شکافها و تنوعهای فرهنگی در عرصه موسیقی جلوگیری کرد، امروزه به طور کلی سه گونه موسیقی در اسرائیل وجود دارد که به نوعی با شکاف قومی سفاردی-اشکنازی سازگار است: موسیقی فولکلور اسرائیل، موسیقی پاپ-راک و موسیقی مدیترانه ای-میزراچی. البته موسیقیهای فرعی تری هم وجود دارد که به اقلیت های غیر یهودی و برخی اقلیت های یهودی تعلق دارد، مانند موسیقی عربی، موسیقی مذهبی و موسیقی روسی.^{۳۱} موسیقی فولکلور تقریباً نوعی موسیقی مردمی است و علاقه مندان این موسیقی به قوم خاص تعلق ندارند. موسیقی پاپ-راک نسخه اسرائیلی موسیقی پاپ-راک غربی به شمار می آید و از موسیقی غربی بسیار تاثیر پذیرفته است. بیشترین علاقمندان این گونه موسیقی را یهودیان اروپایی تبار تشکیل می دهند. موسیقی مدیترانه ای-میزراچی، هم چنان که از عنوان آن پیداست، به حوزه مدیترانه تعلق دارد و در واقع، موسیقی محبوب و مطلوب یهودیان شرقی به شمار می آید.^{۳۲}

مطالب بیان شده جملگی بر این واقعیت دلالت دارند که بر خلاف ادعای برخی پژوهشگران یهودی و علیرغم تلاش دولت در راستای همگون سازی فرهنگی یا به عبارت بهتر، تبدیل کردن فرهنگ اشکنازی ها به فرهنگ همه یهودیان اسرائیل از جمله یهودیان شرقی، تنوع فرهنگی در اسرائیل بسیار چشمگیر است و شکاف قومی سفاردی-اشکنازی با نوعی شکاف و دوگانگی فرهنگی همراه است. هر چند نابرابری و اختلاف اقتصادی اجتماعی در نداوم این دوگانگی فرهنگی بسیار موثر است، برخی پژوهشگران ریشه آن را بسیار عمیق تر می دانند و نتیجه تعلق سفاردی ها و اشکنازی ها به دو فرهنگ کاملاً متمایز «کلاسیک» و «رمانتیک» به شمار می آورند.^{۳۳}

نمودهای سیاسی شکاف قومی سفاردی-اشکنازی: در مقایسه با حوزه های اقتصادی و فرهنگی، عمق و گستره شکاف سفاردی-اشکنازی در حوزه سیاسی کمتر است. به بیان دیگر، در طول بیش از ۵۰ سال عملکرد دولت اسرائیل، دستاوردهای سیاسی سفاردی ها نسبت به دستاوردها و پیشرفت های اقتصادی و فرهنگی آن بیشتر بوده است. گرچه نظام سیاسی اسرائیل هم مانند نظام اقتصادی و نظام فرهنگی آن در آغاز به شدت قومیت محور، نابرابر و تبعیض آمیز بود، تلاشها و مبارزات سفاردی ها در حوزه سیاسی با دستاوردهای نسبتاً چشمگیری همراه بود و آنان توانستند در برخی حوزه سلطه انحصاری اشکنازی ها را تا حدودی تعدیل کنند. به طور کلی، چهار حوزه را می توان برای ارزیابی نقش و جایگاه متمایز و نابرابر یهودیان سفاردی و اشکنازی در نظر گرفت. مهمترین حوزه عبارت است از مراکز اصلی قدرت ملی. حوزه دوم احزاب سیاسی و کادر رهبری احزاب اصلی. سومین حوزه عبارت است از پستهای عالی اداری. نهادهای عالی اقتصادی هم حوزه چهارم است. در هر چهار حوزه می توان نشانه های نابرابری و برتری اشکنازی ها را مشاهده کرد.

از همان بدو تاسیس دولت اسرائیل، اشکنازی ها کنترل تقریباً همه مراکز اصلی قدرت را به دست گرفتند. در دوره های نخست مجلس، نمایندگان حزب کارگر معمولاً در اکثریت بودند و تا سال ۱۹۷۷ تقریباً در همه حکومتها نقش اصلی و تعیین کننده داشتند. کادر رهبری و اعضای معمولی حزب را هم بیشتر اشکنازی ها تشکیل می دادند. افزون بر این، تقریباً

اکثریت قریب به اتفاق پستهای عالی قضایی به اشکنازی‌ها اختصاص یافته بود و دادگاه عالی، چونان عالیترین و مهمترین نهاد قضایی، تقریباً در اختیار آنان قرار داشت.^{۳۴} در دیگر نهادهای مهم سیاسی نیز حضور اشکنازی‌ها بسیار چشمگیر بود. نیروهای نظامی و امنیتی اسرائیل در واقع از دل هاگانا بیرون آمدند که یک سازمان شبه نظامی متعلق به اشکنازی‌ها بود. آژانس یهود که یکی از پایه‌های دولت جدید اسرائیل را تشکیل می‌داد توسط اشکنازی‌های صهیونیست اداره می‌شد. اعضای کمیته مرکزی هیستادروت، بزرگترین اتحادیه کارگری اسرائیل، نیز بیشتر اشکنازی بودند. پس می‌توان گفت که دولت اسرائیل را در واقع اشکنازی‌ها تاسیس کردند و حدود ۲۰ سال آن را تقریباً به صورت انحصاری اداره کردند.^{۳۵} در حوزه احزاب سیاسی، سلطه اشکنازی‌ها در جایگاه برتر حزب کارگر متجلی می‌شد. این حزب تداوم جناح سیاسی صهیونیست‌های اشکنازی بود که هنگام قیمومیت بریتانیا شکل گرفته بود. تقریباً در همه سطوح حزب، به ویژه سطوح عالی یا کادر رهبری، اشکنازی‌ها حضور چشمگیری داشتند و سفاردی‌های اندک شمار عضو حزب هم معمولاً از حد یک عضو عادی فراتر نمی‌رفتند. هر چند اکثر سفاردی‌ها ابتدا به حزب کارگر روی آوردند، این حزب به صورت سنتی به اشکنازی‌ها تعلق دارد. تا سال ۱۹۷۷، بیشتر اعضای مجلس و اعضای حکومت را اشکنازی‌های عضو حزب کارگر تشکیل می‌دادند.

در حوزه نهادها و مدیریت‌های کلان اداری اشکنازی‌ها البته به اندازه دو حوزه پیشین مسلط و برتر نبودند. هر چند در این مرحله زمانی، اشکنازی‌ها نهادهایی مانند شوراهای شهری، کمیته‌های کارگری و سازمانهای داوطلبانه نقش فعالی داشتند، یهودیان شرقی هم حضور پررنگی داشتند. ولی در حوزه نهادهای مهم اقتصادی باز هم اشکنازی‌ها مسلط بودند و در تصمیم‌گیریهای کلان اقتصادی فرصت و امکان‌چندانی به سفاردی‌ها نمی‌دادند.^{۳۶} این برتری و سلطه تقریباً انحصاری اشکنازی‌ها نزدیک به بیست سال تداوم پیدا کرد. ولی از اواسط دهه ۱۹۶۰، سفاردی‌ها کوشیدند شکاف میان خود و اشکنازی‌ها را تا حد امکان پر کنند که با موفقیت‌هایی همراه بود. در این مرحله آنان در عین حفظ تمایز و مرز هویتی خود با اشکنازی‌ها، توانستند نمایندگان هر چند اندک شمار به مراکز قدرت و تصمیم‌گیری

بفرستند و برخی پستهای کلیدی را در حکومت و نهادهای عمومی تصاحب کنند. البته تاخیر زمانی و قرار گرفتن در برابر یک نظام قومیت محور موجود، نداشتن تجربه دموکراتیک و ضعف در سازماندهی و رهبری از مهمترین موانع موجود در راه سفاردی ها برای دست یابی به سهم برابر و عادلانه از قدرت بود.^{۳۷}

به هر حال، از اواسط دهه ۱۹۶۰ به بعد، سفاردی ها به موفقیت‌هایی در حوزه های مختلف نظام سیاسی-اداری اسرائیل دست یافتند. در این دوره بر خلاف دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، یهودیان سفاردی کرسیهای بیشتری در مجلس به دست آوردند، به طوری که در سال ۱۹۹۲ یک سوم کل نمایندگان (۱۲۰ نفر) مجلس را تشکیل می دادند. در قوه مجریه هم جایگاه سفاردی ها به نحو چشمگیری بهبود یافت. تا سال ۱۹۹۲، سفاردی ها علاوه بر پست رییس جمهوری (اسحاق ناون) به معاونت نخست وزیری (موشه نیسیم و دیوید لو) و وزارت امور خارجه (دیوید لوی) هم دست یافته بودند.^{۳۸} در این دوره سفاردی ها اداره دیگر پستهای سیاسی-اداری-نظامی مهم را نیز تجربه کردند. موشه لوی مدتی رییس ستاد ارتش، یکی از مهمترین پستهای عالی در اسرائیل، بود. بالاترین پست هیستادروت، بزرگترین اتحادیه کارگری اسرائیل و پست خزانه داری آژانس یهود مدتی توسط سفاردی های اسرائیل-کسر و میر شیتريت-اشغال شده بود و سفاردی ها حتی برای رهبری دو حزب لیکود و کارگر رقابت می کردند. جالب اینکه ۵ عضو از ۱۷ عضو کابینه ائتلافی تحت رهبری حزب کارگر در سال ۱۹۹۲، یهودیان شرق تبار یا سفاردی بودند.^{۳۹} در این دوره حضور یهودیان سفاردی در سطوح میانی و پایین و بخشهای اجرایی احزاب؛ از جمله دو حزب لیکود و کارگر تا اندازه زیادی افزایش یافته بود. مثلاً یک سوم اعضای سطوح میانی و پایین و کمیته های اجرایی حزب کارگر و نیمی از این دسته اعضای حزب لیکود را سفاردی ها تشکیل می دادند. در احزاب کوچک دیگر، به ویژه احزاب دست راستی هم سفاردی ها کم و بیش حضور فزاینده ای داشتند.^{۴۰}

ولی مهمترین و برجسته ترین موفقیت و پیشرفت سیاسی یهودیان سفاردی در شکل گیری و گسترش حزب شاس نمود پیدا کرد. این حزب چونان تنها حزب تحت رهبری یهودیان غیر اشکنازی یا به عبارت دقیقتر، یهودیان سفاردی در سال ۱۹۸۴ تشکیل شد و در

همان نخستین سال فعالیت خود چهار کرسی از مجموع کرسیهای مجلس را تصاحب کرد. در انتخابات بعدی، حزب شاس نمایندگان بیشتر و بیشتری به مجلس فرستاد تا اینکه در انتخابات سال ۱۹۹۹ توانست ۱۷ کرسی مجلس را در اختیار بگیرد. در حالی که حزب لیکود، ۱۹ کرسی، یعنی ۲ کرسی بیشتر از حزب شاس را در اختیار داشت.^{۴۱} شمار نمایندگان سفاردی در پستها و مراکز تصمیم گیری عمومی پایینتر نیز در دوره مورد نظر تا اندازه زیادی افزایش یافته است، به ویژه در حوزه هایی که این دسته از یهودیان دارای اکثریت نسبی هستند. مثلاً سفاردی ها مسئولیت ادارات محلی و شوراهای کارگری را در این حوزه ها و حتی حوزه های دیگر بر عهده دارند. همچنین هزاران یهودی شرقی به عنوان عضو شوراهای شهری و روستایی، ریاست کمیته های کارگری، هیأت مدیره سازمانهای داوطلبانه و کمیته های تدارکاتی محلی فعالیت می کنند.^{۴۲} ولی بر خلاف سه حوزه نامبرده، موفقیت سفاردی ها در حوزه نهادها و مراکز تصمیم گیری اقتصادی بسیار ناچیز بوده است. در این حوزه اشکنازی ها همچنان دارای قدرت انحصاری هستند. آنها پستهای کلیدی واقع در نهادهای عالی اقتصادی را در اختیار دارند و تا کنون موفق شده اند از راه بانی سفاردی ها به این گونه نهادها تا حدود زیادی جلوگیری کنند. نهادهای مورد نظر عبارتند از وزارت خانه های اقتصادی، شرکت های دولتی، مجتمع صنعتی هیستادروت و بخشهای سیاسی بخش خصوصی مانند اتحادیه صاحبان صنایع و کمیته هماهنگی سازمانهای اقتصادی.^{۴۳} به طور کلی، اطلاعات عرضه شده در بندهای پیشین از این واقعیت حکایت دارند که مشارکت یهودیان شرقی در حوزه های گوناگون قدرت نسبت به نخستین دهه های حیات دولت اسرائیل به نحو چشمگیری افزایش یافته است و سهمی که این دسته از یهودیان در دهه ۱۹۵۰ از قدرت داشتند، با سهم آنان در دهه ۱۹۹۰ کاملاً فرق دارد. البته این بهبود و پیشرفت بیشتر از همه در حوزه هایی که واگذاری پستها به واسطه انتخابات صورت می گرفت و در مورد پستهای واقع در سطوح پایین سیاسی اداری واقعیت پیدا کرده است.

این تحولات و پیشرفتهای نسبی سفاردی ها که تا حدود زیادی از پیوند قومیت و رای دادن ناشی شده است، واکنشهایی را برانگیخته و به شکل گیری دیدگاهی منجر شده است.

دیدگاه نامبرده در واقع نتیجه نگرانی از موفقیت‌های سفاردی‌ها در حوزه‌های مختلف سیاسی است و نوعی بزرگ‌نمایی قدرت سفاردی‌ها به شمار می‌آید. رواج دهندگان این دیدگاه ادعا می‌کنند که سلطه اشکنازی‌ها در سیاست اسرائیل به پایان رسیده است و سفاردی‌ها اکثریت جدید اسرائیل را تشکیل می‌دهند. آنان این نکته را بیان می‌کنند که سفاردی‌ها از سال ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۷ حزب لیکود را در راس قدرت قرار دادند و به شکل‌گیری فرهنگ سیاسی جدیدی کمک کردند. در این فرهنگ که بر روایت تعدیل شده‌ای از صهیونیسم استوار است، بر اهمیت قدرت، نیروی نظامی، سرزمین، ملت و خون یهودی تأکید می‌شود. به هر حال، به رغم تحولات مختلف و بهبود نسبی جایگاه سیاسی سفاردی‌ها، اشکنازی‌ها همچنان برتری سیاسی خود را حفظ کرده‌اند. این هم‌پوشی و انطباق شکافها و اختلافات سیاسی و قومی باعث تشدید تنشها و تعصبات قومی شده است. رویارویی اشکنازی‌ها و سفاردی‌ها در قالب احزاب و جناح‌های سیاسی، تصور و برداشت اشکنازی‌ها از سفاردی‌ها چونان افراد عقب مانده و غیر عقلانی را تقویت می‌کند. از سوی دیگر، این رویاروییها دید منفی سفاردی‌ها نسبت به اشکنازی‌ها را هم تقویت می‌کند.

ستیزهای قومی شکاف سفاردی-اشکنازی

گرچه سلطه تقریباً انحصاری اشکنازی بر نظام سیاسی-اقتصادی اسرائیل و توزیع کاملاً نابرابر منابع و امکانات، از همان آغاز حیات اسرائیل زمینه‌ساز نارضایتیها و مخالفت‌های پراکنده سفاردی‌ها بود، ولی نخستین واکنش ستیز آمیز سفاردی‌ها در تابستان ۱۹۵۹ شکل گرفت. در این سال شماری از سفاردی‌های مراکش تبار که در وادی صلیب، یکی از محله‌های حاشیه‌ای و فقر نشین حیفا، زندگی می‌کردند، گردهمایی اعتراض آمیزی ترتیب دادند. آنان عمدتاً برای اعتراض به تبعیض در واگذاری مسکن و فرصت‌های اندک و توزیع نابرابر فرصت‌های اشتغال گردهم آمده بودند. هنگامی که شمار معترضین افزایش یافت، نیروهای امنیتی و انتظامی اسرائیل وارد صحنه شدند تا از گسترش و تشدید آن جلوگیری کنند. ولی تدابیر آنان کار ساز نشد. در عین حال که لحظه به لحظه بر شمار معترضان افزوده می‌شد و دامنه اعتراض

گسترش می‌یافت، واکنش پلیس هم تندتر و خشن‌تر می‌شد. سرانجام اوضاع به اندازه‌ای ملتهب و پرتنش شد که نیروهای امنیتی حاضر در محل به سوی جمعیت معترض آتش گشودند که نتیجه آن کشته شدن یک نفر و زخمی شدن چندین نفر بود.^{۴۴} این نخستین واکنش جمعی و خشونت بار سفاردی‌ها به سلطه و برتری اشکنازی‌ها بود ولی آخرین آنها نبود. تقریباً ۱۰ سال بعد، سفاردی‌ها باز هم به صورت دسته جمعی به اعتراض برخاستند. البته این اعتراض از چند جنبه متفاوت بود. بر خلاف اعتراض پیشین، این اعتراض در مرکز اسرائیل صورت می‌گرفت و یکی از حلبی‌آبادهای بیت المقدس کانون اعتراض بود. افزون بر این اعتراض مورد بحث بسیار پایدارتر و گسترده‌تر از اعتراض پیشین بود. ولی بر جسته‌ترین وجه تمایز اعتراض دوم سازمان یافته‌تر بودن آن است. در مقایسه با اعتراض نخست، این اعتراض در قالب یک جنبش سازمان یافته‌تری صورت گرفت که به جنبش بیرهای سیاه معروف شد.^{۴۵}

سیاست اسکان و شهرک‌سازی نیز منشا و بهانه ستیزهای پایداری میان سفاردی‌ها و اشکنازی‌ها بوده است؛ زیرا یکی از برجسته‌ترین نمودهای تبعیض و توزیع نابرابر منابع و امکانات میان یهودیان اروپایی تبار و غیر اروپایی به شمار می‌آید. دولت اسرائیل از همان آغاز فعالیت خود نه تنها اشکنازی‌ها را در محله‌ها و خانه‌های مناسب تری اسکان می‌داد، حتی در موارد پرشماری خانه‌های اختصاص داده شده به سفاردی‌ها را در اختیار اشکنازی‌ها قرار می‌داد. بنابراین، مهاجران تازه وارد سفاردی اغلب به معا بوروت (maaborot) یا اردوگاه‌های موقتی هدایت می‌شدند و مدت زیادی را در این اردوگاه‌ها به سر می‌بردند.^{۴۶} حتی پس از سپری شدن این مدت، سفاردی‌ها به خانه‌های مناسبی دست نمی‌یافتند و بیشتر آنها در مراکزی به نام «شهرهای توسعه» اسکان داده می‌شدند. این سیاست باعث شد تا «شهرهای توسعه» به مراکزی تبدیل شود که اکثریت قریب به اتفاق آن را سفاردی‌ها تشکیل می‌دادند. داده‌ها حکایت از آن دارند که رابطه شهرهای توسعه با حکومت مرکزی رابطه‌ای ستیزآمیز بوده است و پژوهشگران آن را نمودی از ستیز میان سفاردی-اشکنازی به شمار می‌آورند.^{۴۷}

همچنین باید از ستیز دیگری یاد کرد که در حوزه فرهنگی شکل گرفته است. چنانکه پیشتر بیان شد، یکی از نمودهای تمایز و تقابل فرهنگی سفاردی-اشکنازی تقابل دو نوع موسیقی «پاپ-راک» و موسیقی «مدیترانه ای» بوده است. موسیقی پاپ به اشکنازی ها تعلق دارد و موسیقی مدیترانه ای هم موسیقی مطلوب سفاردی ها است. ولی این دو جایگاه برابری نداشته اند. از همان آغاز شکل گیری اسرائیل، موسیقی اشکنازی پاپ-راک نیز چونان یکی از عناصر فرهنگ اشکنازی به فرهنگ رسمی تبدیل شد و دولتمردان صهیونیست اسرائیل رواج دادن این نوع موسیقی را در دستور کار خود قرار دادند. بنابراین، موسیقی مدیترانه ای سفاردی ها مانند موسیقی اقلیت های دیگر در حاشیه قرار گرفت و محدودیتهای فراوانی بر تولید و عرضه آن وضع شد، ولی پدیدآوردندگان این گونه موسیقی و هنرمندان آن از راههای مختلف به انتشار آن پرداختند و اصطلاح «موسیقی کاست» معطوف به همین واقعیت است. البته این تلاشها و مقاومتها همواره پر تنش و ستیز آمیز بوده است و از این لحاظ، می توان آنها را در ردیف واکنشهای ستیز آمیز سفاردی ها به سلطه اشکنازی ها؛ از جمله در حوزه فرهنگی، قرار داد.^{۴۸}

نتیجه گیری

مطالب بیان شده در بندهای پیشین در درجه نخست بر عمیق، شدید و گسترده بودن شکاف قومی سفاردی-اشکنازی دلالت دارد. هر چند تلاش های پر شمار و پایداری برای پر کردن و تعدیل شکاف مورد نظر صورت گرفته است، هنوز هم که پنجاه و اندی سال از تاسیس دولت اسرائیل می گذرد، مرزهای متمایز کننده یهودیان اروپایی و یهودیان شرقی همچنان پایدار هستند و حتی در برخی حوزه ها پر رنگ تر و برجسته تر شده اند. یهودیان واقع در دو سوی این مرزها نه تنها متمایز و متفاوت هستند، بلکه وضعیت و شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی نابرابر و تبعیض آمیزی دارند. خودآگاهی مبتنی بر این تمایز، نابرابری و تفاوت نیز همچنان پایدار است و باز تولید می شود. هر چند برخی پژوهشگران ادعا می کنند که اسرائیل در سالهای آینده شاهد کم رنگتر شدن شکافها، تنشها و

خود آگاهیهای قومی، از جمله شکاف سفاردی-اشکنازی خواهد بود، به نظر می رسد اعتبار دیدگاه افرادی که ادعای متقابل و خلاف این را مطرح می کنند، بیشتر باشد. این داوری بر دو دلیل استوار است. نخست اینکه، شواهد و داده های پر شمار و گوناگون که در صفحات پیشین به برخی از آنها اشاره شد، بر این واقعیت دلالت دارند که در این مقطع زمانی ۵۰ ساله شکافها، تنش و خود آگاهیهای قومی نه تنها کاهش نیافته، بلکه در مواردی افزایش پیدا کرده است، دلیل قاطعی بر توقف سریع این روند وجود ندارد. دلیل دوم که مهمتر است، به عوامل پدید آورنده و پایدار سازنده شکاف، کشمکش و خود آگاهی قومی سفاردی-اشکنازی مربوط می شود. درست است که شماری از این عوامل گذرا هستند و تاثیر پایداری ندارند، عواملی هم وجود دارند که نسبتاً پایدار ترند و پایداری آنها تداوم شکاف قومی مورد نظر را در پی خواهد داشت. بنابراین، می توان گفت که از دیدگاه کلی، تعدیل شکاف سفاردی-اشکنازی، دست کم در آینده نزدیک، بعید و محتمل به نظر می رسد. البته حتی تعدیل شکاف سفاردی-اشکنازی نیز گاهی از کار فرو بسته اسرائیل و دولتمردان آن نخواهد گشود؛ زیرا، چنانکه در آغاز بحث اشاره شد، شکافهای اجتماعی اسرائیل در شکاف سفاردی-اشکنازی خلاصه نمی شود. گرچه شکاف مورد بحث یکی از عمده ترین و حتی شاید عمده ترین شکاف اجتماعی اسرائیل باشد، شکافهای دیگری نیز در این جامعه وجود دارد که کم و بیش فعال هستند و زندگی سیاسی ساکنان سرزمین فلسطین را تحت تاثیر قرار می دهند. شکاف یهودی-غیر یهودی به کل جمعیت اسرائیل تعلق دارد و نوعی شکاف دینی-قومی است. خود جمعیت یهودی نه تنها به سفاردی-اشکنازی، بلکه به بومی-غیر بومی و مذهبی-غیر مذهبی نیز تقسیم می شود که هر کدام از این شکافها دربرگیرنده شکافهای کوچک تری است و بر پیچیدگی ساختار اجتماعی اسرائیل می افزاید. هر چند شکاف بومی-غیر بومی چندان محلی از اعراب ندارد و به شکافهای خردتری تبدیل شده، شکاف مذهبی-غیر مذهبی در سالهای اخیر به صورت یکی از عمده ترین شکافهای اجتماعی اسرائیل درآمده است و حتی ادعا می شود که شکاف سفاردی-اشکنازی را تحت الشعاع خود قرار می دهد.

جمعیت غیریهودی اسرائیل که حدود ۱۷ الی ۱۸ درصد کل جمعیت اسرائیل را تشکیل می دهند، از لحاظ فرهنگی - قومی به دو دسته عرب - غیرعرب تقسیم می شوند، ولی از آنجا که شمار جمعیت غیرعرب بسیار اندک است، به عنوان اقلیتی تاثیرگذار به شمار نمی آید. از لحاظ دینی، غیریهودیان به دو دسته بزرگ مسلمان - غیرمسلمان تقسیم می شود. خود مسلمانان از چند دسته (سنی - غیرسنی) تشکیل می شوند و غیرمسلمانان هم به دو دسته کلی مسیحی (ارتدکس، کاتولیک، پروتستان) و غیر مسیحی (ساماریتن) قابل تقسیم هستند. در کنار این گونه شکافهای قومی و دینی، شکافهای طبقاتی عمیقی هم در جامعه اسرائیل وجود دارد؛ زیرا به دلیل شرایط خاص تاریخی، این جامعه از همان آغاز برپایه شکاف طبقاتی عظیمی شکل گرفت و ثروت، همانند قدرت، به صورتی بسیار نابرابر توزیع شد. البته شکافهای طبقاتی عمدتاً محصول شکافهای غیرطبقاتی هستند و شکافهای متعدد قومی و دینی یهودی - غیریهودی، بومی - غیربومی، مذهبی - سکولار و سفاردی - اشکنازی با نوعی نابرابری اقتصادی - اجتماعی همراه است. در اغلب موارد، غیریهودیان جایگاه اقتصادی فروتری دارند، یهودیان بومی - غیربومی از توزیع عادلانه ثروت برخوردار نیستند و یهودیان سکولار و اشکنازی هم معمولاً به طبقات بالاتری تعلق دارند. موارد نامبرده حکایت از آن دارد که علاوه بر شکاف سفاردی - اشکنازی، شکافهای اجتماعی دیگری هم در اسرائیل وجود دارد. هرچند شمار اندکی از این شکافها چندان محلی از اعراب ندارند، بسیاری از آنها کم و بیش فعال هستند و پیش بینی می شود که در شرایطی خاص، به ویژه تعدیل ستیز و تنش میان یهودیان و غیریهودیان، بیش از پیش فعال خواهد شد. همچنین بنا به دلایلی که در مورد شکاف سفاردی - اشکنازی بیان شد، انتظار نمی رود که این شکافها در آینده نزدیک از بین بروند. □

1. Alan Dowty, *The Jewish State*, Berkely: University of California Press, 1998, p.143.
2. *Ibid*, p.143
3. Sammy Smoooha, "Jewish Ethnicity in Israel," in Kyle and Peters (eds.), *Whither Israel?*, London: I.B.Tauris, 1994, p.161.
4. Clive Jones, and Emma Muphy, *Israel*, London: Routledge, 2002, p.19.
5. Adam M. Garfinkle, *Politics and Society in Modern Israel*, Armonk: M.E., 1997, p. 96.
6. *Ibid.*, p. 96.
7. Yair Aharoni, *The Israel Economy*, London: Routledge, 1991, p. 104.
8. Alexander Yonah, "Cultural Pluralism and Educations: The Israel Case," *Interchange*, Vol. 4, No. 25, 1994, pp. 351-53.
9. Eva Etzioni-Halevy, *The Divided People*, Lanham: Lexington Books, 2002, p.7.
10. Lee O. Brien, *The Siege*, New York: Simon and Schuster, 1998, p. 347.
11. Efraim Ben-Zadok, "National and Spatial Divisions in Israel," in Ben-Zadok (ed.), *Local Communities and the Israel Polity*, Albany: SUNY Press, 1993, p.102.
12. Sammy Smoooha, "Internal Divitions in Israel at Forty," *Middle Easteview*, Vol. 20, No. 4, 1988, p.27.
13. Dowty, *op.cit.*, p.157.
14. Smoooha, *op.cit.*, p.174.
15. E. Gutmann, "The Israeli Left," in Kyle and Peters (eds.), *Whither Israel?*, London: I.B.Tauris, 1994, p.114.
16. Don-Yechiya, "Religion and Ethnicity in Israeli Politics," *State, Government and Int. Relations*, Vol. 32, 1990, pp.11-54.
17. Kov Kop and Robert E. Litan, *Sticking Together*, Washigton: Brooking Press, 2002, p. 28.
18. *Ibid.*, p.77.
19. Smoooha, *op.cit.*, p.162.
20. Central Bureau of Statics (CBS), *Statistical Abstracts of Israel*, Vol. 51, Jerusalem: Central Bureau of Statics, Various Years.
21. *Ibid.*, Vol. 51.
22. *Ibid.*, Vol. 51.
23. *Ibid.*, Vol. 51.
24. Smoooha, *op.cit.*, p.163.
25. Ben-Zadok, *op.cit.*, p.91.
26. Smoooha, *op.cit.*, p.166.

27. Etziony-Halevy, *op.cit.*, pp.6-7.
28. Dowty, *op.cit.*, pp.144-45.
29. Smooha, *op.cit.*, p.167.
30. *Ibid.*, p.104.
31. Kop and Litan, *op.cit.*, p.82.
32. J. Halper, E. Seroussi, and P. Squires-Kidron, "Musica Mizrahit," *Popular Music*, Vol. 8, No. 2, 1989, pp.131-42.
33. Daniel Elazer, *The Other Jews: The Sephardim Today*, New York: Basic Books, 1989, pp. 30-40.
34. Smooha, *op.cit.*, p.168.
35. Jones and Murphy, *op.cit.*, p.35.
36. Smooha, *op.cit.*, p.169.
37. Dowty, *op.cit.*, p.152.
38. Smooha, *op.cit.*, p.168.
39. *Ibid.*, p.169.
40. Robert Friedman, "The Ultra-Orthodox and Israel Society," in Kyle and Peters (eds.), *Whither Israel?*, London: I.B. Tauris, pp.191-5.
41. Don-Yechiya, *op.cit.*, pp.11-54.
42. Smooha, *op.cit.*, p.169.
43. *Ibid.*, p.169.
44. Joseph Massad, "Zionism's Internal Others," *Journal of Palestine Studies*, Vol. XXV, No. 4, 1996, pp.59-61.
45. Kop and Litan, *op.cit.*, p.28.
46. Tom Segev, *The First Israelis*, New York: Free Press, 1989, pp.132-3.
47. Ben-Zadok, *op.cit.*, pp. 91-92.
48. Kop and Litan, *op.cit.*, p. 83.